

۱۳۹۹-۱۴۰۰



سازور سازه آذرستان  
SAZVAR SAZEH AZARESTAN Co.

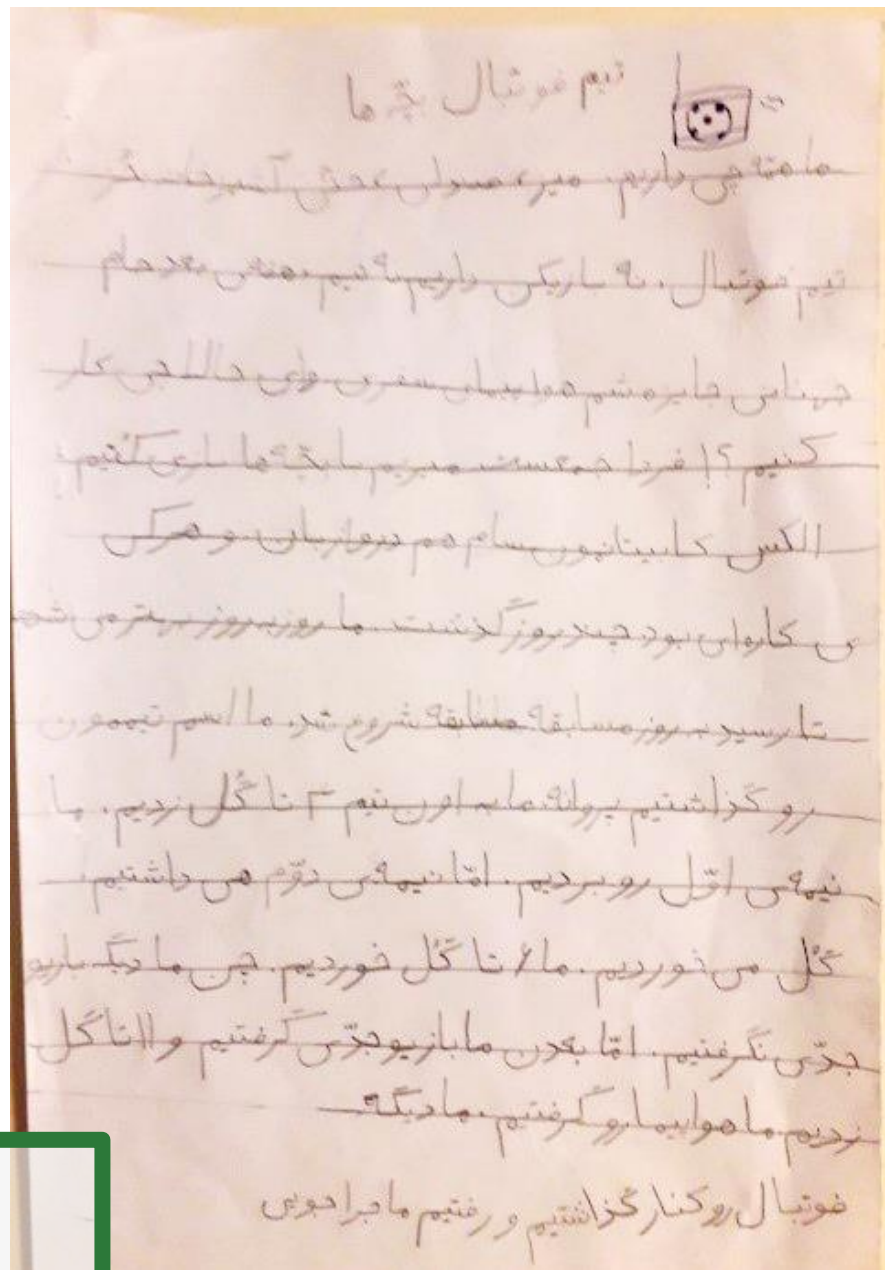


آلبوم عکس فعالیت‌های کتابخانه‌ی  
کارخانه‌ی سازور سازه آذرستان

# هفته کتاب و کتابخوانی آبان ۱۳۹۹

نمونه‌هایی از داستان‌ها و  
نامه‌هایی که کودکان نوشته‌اند

رامتین ۸ ساله



نرگس شاہ ۹ سالہ

Subject:

NOTEBOOK  
SHAHKAR

Sa Su Mo Tu We Th Fr

Year. Month. Day.

رہ نام خداس مہربان داستان صنوبر  
داستان صنوبر • یکن بودیں نبود قیماز خداس مہربان هیچ نس نبود  
یک دختر بہ نام صنوبر بود کہ باید در بزرگش زندگس میں کرد • و روز بہ  
باغ پدر بزرگش میں رفتا و میوہ میں آورد • یک روز صنوبر بہ باغ رفت • در باغ  
یک دختر کوچولو دید صنوبر گفت: • تو کس هستی • دختر گفت: • در میں  
دختر تنگ بلور ہستم • صنوبر گفت: • در دختر تنگ بلور • گفت: • در بلہ  
وازان روز صنوبر با دختر تنگ بلور دوست شد • ایک روز صنوبر اورا  
بہ خانگی خود دعوت میں کرد • و دختر تنگ بلور ہم دعوت میں کرد •  
و اس صنوبر نےی توانست بہ خانگی دختر تنگ بلور پرورد چون دختر  
در تنگ تریلا میں کرد • روزی دختر تنگ بلور تنگش شلستہ و کربہ  
میں کرد • صنوبر صداس کربہ اورا شنید و بہ باغ رفت • دختر تنگ بلور  
گفت: • در تو جانی رامی شناسی کہ تنگ داشکہ باشد • صنوبر گفت: •  
بلہ ہورہ • دختر تنگ بلور گفت: • در آنجان • و دختر تنگ بلور خانگی  
نام پدر مہربان

نرگس ۹ سالہ



داستان ششم یک فلک‌های خیلی بزرگ و قشنگ داشت: عنکبوت  
به نخوری یاددار که دوستی به زیبایی و زشتی نیست بلکه به دل پاک  
است.

۳۱- کتاب الفونس ابری، آیا این یک هیولا است

این قصه به ما می‌گوید که وقتی ناریدی می‌کنیم و باعث ناراحتی  
کسی می‌شویم، باید از او سدرت خواصی و کتابی کاروا انجام بدهیم،  
همیشه خود را ناراحت هستیم و در واقع هیولا همان ناریدها  
است که ما را ناراحت می‌کند

۳۲- کتاب تک‌وتها هاوی دنیا می‌باشد به این بزرگی

از این کتاب خیلی خوشم آمد چون در آن کودکی با توان بچه‌گانه کارهای  
بزرگ و بزرگوار انجام می‌دهد و کتاب پر از عشق و دوست داشتنی پدر و  
مادر و برادر است

نیایش ۹ ساله

دگر دوستی تا ۹ سال

من ایسان آسانی هستم. تمام کتاب داستان را که پدرم  
از حرف اداره آورده بود، خواندم و نفهم راهی نویسیم:

۱- داستان خفاش دیوانه:

خفاش دیوانه حیوانی است که به صورت وارونه از شاخه‌ی درختان  
آویزان می‌شود به همین دلیل همه چیز را وارونه می‌بیند. ولی به نفهم  
نتیجه‌ی قصه این است که قبل از اینکه درباره‌ی شخصی یا کاری  
فکر بدهیم بهتر است خودمان را جای او بگذاریم و در هر حال نباید  
خیلی زود درباره‌ی دیگران قضاوت کنیم.

۲- داستانکهای نخوری:

این کتاب بسیار قشنگ بود و از خواندن تمام ۲۲ قسمت آن لذت  
بردم. به نفهم به همین نتیجه‌ی قصه این بوده که هیچ وقت کاری  
را که به خوبی بلد نیستیم و در آن تجربه‌ی ای نداریم قبول نکنیم ولی

گربه گلگون

شاهزاده پیران، دستیارش، میمون و گربه چهار نفری بودند که تصمیم گرفتند به هندوستان سفر کنند. در مسیر سفر آنها به سرزمین رسیدند که هیچ کس در آنجا نبود. گربه که در هواس گرم تابستان، احساس خستگی و تشنگی کردند. میمون گفت که برای پیدا کردن قطره میوه به اطراف می رود و گربه هم بدنبالش رفت اما چند دقیقه بعد گربه خسته شد و زیر درخت بزرگ در کنار جاده نشست تا استراحت کند در همان لحظه هندوانه‌ی بزرگی در زیر بوته‌ها دید. باغچه‌ی آن را برداشت و به چهارپایه پیران تا برای دوستانش ببرد. گربه آنقدر تشنه بود که یک تکه از هندوانه را خورد و چون هندوانه خیلی لذیذ بود بقیه‌ی آن را هم خورد. میمون موقع میمون برگشت و روی ابرها ایستاد در همان موقع گربه را دید که همه‌ی هندوانه را خورده است. این کار گربه میمون را خیلی عصبانی کرد. با صدای بلند فریاد کشید: «گربه! از آسمان به پایین آمد. گربه پاشنیدن صدای

میتون فوراً پوست های هندوانه را برداشت و به دور اشراقفت. میمون و گربه با هم به سمت دوستانشان برگشتند اما چند قدم جلو تر گربه روی پوست هندوانه‌ها گذشت و فیلی بد زمین خورد. در طول راه گربه چهار بار زمین خورد و میمون هر بار در گوشه‌ی این دور از میمون ادبی خندید. شاهزاده و دستیارش، میمون را دیدند که با خوشحالی سبزی پراز میوه آورده است و متوجه شدند حال گربه خوب نیست. شاهزاده از او پرسید: «موضوع چیست؟» گربه گفت: «لا هندوانه‌ی بزرگی خوردم اما هر چهار تکه از پوست آن زمین خوردم. در زمین لان هم که دردم دردی کند.» شاهزاده و دستیارش و میمون خندیدن و به گربه گفتند: «پرثوری کار خوبی نیست و اگر هر چه دارد، بادوستانشان تقسیم کند بیا اینکل بهتر است.»

آيسان 9 ساله

به نام خدا  
سلام. من علی هستم یک کلاس دومی.

حالا با سواد هستم و می توانم کتاب بخوانم.

کتابهای فیابان را می خوانم و می توانم به معلمان و بابای خود

پیامک بدم.

من کتاب ها را دوست دارم نقاشی های آن ها را با لوت نقاشی

می کنم و از این که می توانم کلمات را بتوانم بسیار خوش حالم.

ما نزدیک خانه می خودمان کتاب فروشی یا کتاب خانه نداریم

ولی بابا محترم از کتاب خانه می کارخانه می شان ببریم کتاب

های بسیار خوبی می آورد و من از این بابت خیلی خوش حالم.

من از شما خیلی ممنونم که این کتاب های معرکه را

برای من می فرستید.

علی ابراهیمی

۹۹،۷،۲۹

APITAL

علی ۸ ساله



# یسنا ۷ ساله

سلام

فائمه عیاش عزیزم

معذرت که برای من کتاب های زیبا و خوب مندهید

من کتاب های قیل کویل و الوالغ فاکستری و کتاب از کتلم نرس

و کتاب این بین مال کیلاست و ردیای بوج بیفتن را دوست دارم

آن را زیبا و دانستن من را با مال من برادر که انت بدید من یاد من لهند

در روز آن فانتاشی های زیبا کشیده اند لطفا کتاب های عس

که در باره ای اسمان و زمین باشند من بدهید فائمه عیاش

به من کتاب کار دستن بدید اگر من شو دیری ما بچه ها جشن

بگیرید و مسابقه برای ما بگذارید



شماره

Subject  
Date

من صحتی عالی در بابت کاری هستم فرزند یکی از کارکنان شماره نام عین عباسی  
 در بابتی من ۱۳ سال دارم و از حدود ۱۰ سالگی من ، پدرم در  
 شرکت آردستان کاری کند من قبل از اینکه پدرم در شرکت آردستان کار  
 میکرد و به کاردی کار کردن پدرم در شرکت شما با کتابخانه شما آشنا شدم زیرا  
 اصل کتاب خواندن نبودم و با گذشتی و کامپیوتر و موبایل چون مشغول بودم  
 ولی بعد از آشنایی با کتابخانه از کتابهای خیلی استفاده کردم و خیلی برایم مفید  
 بود یکبار هم در ساعتی این برنده شدم و خیلی بیشتر برایم آگهیها میداد  
 اما حالا می‌خواهم که کتابخانه را دیدم کتاب هم نمی‌توانیم بیاییم خدا کند که زودتر  
 این ویروسی برود و مثل قبل بار هم بچه‌های کارکنان دو هم توی شرکت مثل  
 قبل جمع شویم و کلی همون قدش بگذرد  
 یک فضا هم از شما دارم آن هم اینکه از بانی این کتابخانه در شرکت از طرف  
 بن صفا، صفا، صفا، صفا فکر کنید . در صحن هر چه ارشاد این صفا سلام  
 می‌کنید و زحمت می‌کشید هم تشکری کنم

صحتی عالی در بابتی

PAPCO

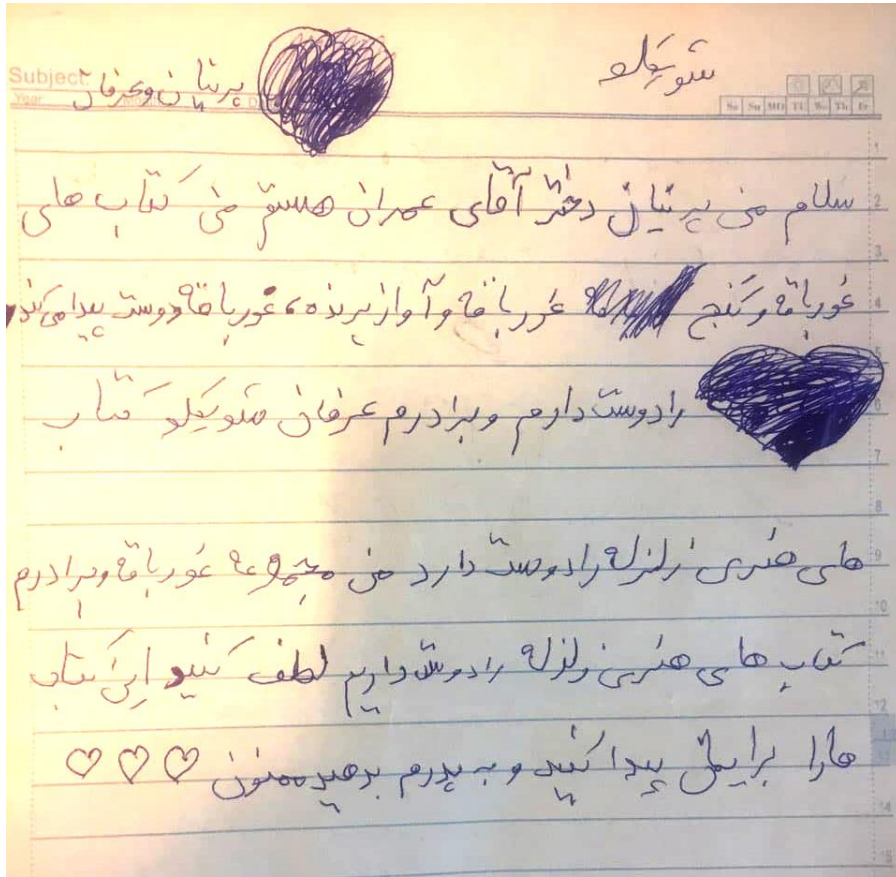
هستی ۱۳ ساله

سلام خانم خوب و آن دختر سوم است دختر ۹ ساله  
 خانم نوشته - این نامه را برای  
 من از وقتی که آن کتاب ما را خواندم خیلی خوشحالی  
 ل شلام فردا بهم فراکلین در بیمارستان را بهم  
 دهید و پدرم برایم بیارم من شماره اندیم ولی شما  
 را خیلی دوست دارم شما مثل مادر من هستی  
 و من شما را خیلی دوست دارم و شما مرا  
 دوست دارید من شما خاطر ات خوبین داریم  
 من و خواهرم هم سا کتاب داستان هارا  
 ۱۰۰ بار خواندیم و فیلم آن هارا دوست  
 داریم اجازه بدهید که فرانکلین را نلایم  
 و همیشه آن را بخوانم این نامه ۹  
 تمام شد من خواهم یک بار از قصه‌های فرانکلین  
 بخوانم

اسرا ۹ ساله



## پرنیان و عرفان



با عرض سلام خدمت استادان عزیز و گرامی.

اینجا نب ایوا عباسی برادرم امیررضا عباسی عضو کتابخانه کارخانه ی سازورمازه آذرستان هستیم. بسیار از شما سپاسگزاریم که کتاب اسباب بازی جزوه های آموزشی و هدایای خوب و مفیدی برای ما فرستادید و برای ما مهم می توانستیم برای شما هدیه نیز بفرستیم اما در حال حاضر با وجود این ویروس کرونا نتوانستیم کاری که می توانیم از راه دور انجام دهیم دعا برای سلامتی شماست و آرزوی دین شماست. ما از همین جا به شما قول می دهیم که کتاب زیاد بخوانیم و بتوانیم از داستان های آن تجربه کسب کنیم. و زیاد دانش دهیم تا وقتی بزرگ شدیم افراد خوب و مفیدی برای کتابخانه ها و ایران عزیزمان باشیم. من و برادرم شهاب را غمیل دوست داریم.

با تشکر فراوان از طرف آید و امیررضا عباسی

## آیدا و امیررضا

گسترش و بازسازی  
کتابخانه  
آذر ۹۹









# شب یلدا



هستی ۱۳ ساله



در سال های گذشته مادر را در پیل زندگی می کردیم مدبرای شب بیدار خانم  
 مادر بزرگان که در کمال از روش های اردبیل زندگی میکردی و غنیم آنجا بودم و  
 رسوم خاص داشت هم نونه مادر بزرگ جمع می نمودم تو نشون خیلی  
 دلون میسر بزرگترها از تو نشتم میفقتند و ما هم گوش میکردم یادم میاد  
 تو نشون درس داشتند که زینش زغال میزاشتند و روی کرسی بر لاف  
 بزرگ میزاشتند و نقد بزرگ که هم می نوشتم درش جمع قسم  
 اون موقع وسایل بزرگای هم از محصولات خودتون بود مثلاً  
 کدو حلوائی و تخم کدو و تخم آفتاب گردان و بلعالمی و سیب و ذرت  
 و ... هم اینها رو هر روی کرسی برای بزرگای از همان می خوردن  
 و هر کی سهم خودتون از اون بر میداشت و میخورد مادر بزرگ برای ما  
 بچه ها گنوم و شادون رو تنور ۱۶ فل به نرغی میرخت و تفت میداد  
 برشته که میسر میواد به ماها میخوردم بچه ها عاشق این نرواک مادر  
 بزرگ بودن بعد از خوردن ذوبت به قصه گفتن میرسید قصه های که تو  
 هیچ کتابی نبودن فقط سائت ذهن آدم های قدیمی بود و بی خود ز ما بود

بنا ۲ قهرا مراسم شب بیدار شهرستان کردیم گاه  
 مراسم شب بیدار شهرستان کردیم گاه  
 اول که حکایت بدیدار بزرگترهای روزن دوم بزرگ خانوار از گذشته و قصه برای اهالی خانوار تعریف می کنند  
 همه اقوام به دعوت پدر بزرگ و مادر بزرگ روزن و همه در هم شب بیدار برگزار می کنند که انواع خوراکی  
 از قبیل فوشلبار - گردو، بادام، فندق، پسته، قهقه، اجیل، سفید، کشمش، نهند (انواع  
 میوه ها را در پیل بیدار می کردند از قبیل - هندوانه - انار - کدو - مرکبات - سیب - پرتقال -  
 و بعد شب بیدار را جشن می کردند و در هم جمع می کردند از گذشته یاد می کنند و قصه های گذشته و میر می خورند  
 و ملک را سیر می کنند -



## شب یلدا یا به زبان محلی چیله گنجیس

آزین شب یلدا یا همان چیله گنجیس برگزیده لژیستیان است که در آن شب در روستای ما اینجانبه با شور و حال خاص برگزار می شود که شروع آن از دو روز مانده به شب یلدا است با خرید کردن برای نوعر وستان در روستای ما آغاز می شود و شب یلدا خانواده ها را گرد هم آورده و آنرا که عزیزان به لباس های پشمی و پشمی، غذا، شمع و نبات و آجیل و هریه از طرف نایب نزدیکان را در خانه می آورند و می خورند.

اما چیله گنجیس معروف است به در هم نشستن و پزیرایی با تفلات از قبل کرده و سفره گرم برشته به همراه پوره نار و لوبو کرده و هندوانه یا چیله قارپوز و میوه های تره که همه را اینها داخل سینی روی کرسی ها می گرم چیده شده اند به همراه خوردن تفلات بزرگترها شروع به قصه گوئی و نقالی می کنند.

یلدا یا یان فصل یا خیز و شروع زمستان است پستیستان زمستان را به سه قسمت تقسیم کرده اند که چیل روز اول زمستان را بویوک چیله یا

چیله کی بزرگ و سبت روز بعد را کیچیک چیله یا چیله کوچک و

سه روز آخر را با برام آری یا ماه میله می گویند

و در روستای ما که خیز تفلات نیست شب یلدا بر صورت بزرگترها

می گردد در آخر شما را دعوت می کنم که از شهرستان خنویل و

روستای کرزنق و دیدنی های دیدن فرمائید

ایلیا ترانه ۱۱ ساله



ناديا ۱۴ ساله



## مائدہ و ساجدہ



نرگس ۹ سالہ





# نامه به عمو نوروز



سلام بخون روز خوبی چه خبر حالت خوب یا کم و ناگفته ای امیدوارم اینطور نباشد چون باز من اومدم برایت بنویسم  
یادت اومد که ماهیون دفتر شیطونم هر روز یک از و می کنه بعد بیخواب میشه آفته می دونی کمو نوروز میدونی چه حرفهایی که  
الان هم زخم با بقیه سالها فرق هسته دیکه جوی شوم نام اومدم خونم با یک گردن زخمی یادته یا رساله که روز و راستم باز من  
بشم و نام که از تو فرسودنی عیب نداره الان بفرست از اون که فکرش خوشحالم چون قراره معشوقن کاسیو ترشم به نقل  
اگر او تیر یادته ماهیون دو سال پیش به تمام کسانی که راستی بودی که موردیم سید ولی اسباب با کمک پدرم راستی رو  
یاد گرفتیم تو غلبی خوبی میدونم خوب اگر روزها همی رسونی و که زمان میره عیب نداره من منتظرمی مونم چون  
مطمئنم تو بهتر بنیخ هارو برام کنار گذاشتی فقط چون تا آن روی کو میکی تو دلم هست که من خواب تمامم در جریان  
باشید که بکس این که به خونم بزرگتر داشته باشم پدرم به کار راضی بود که تا دیکه من تمام جو شکار به چشمای  
شوزره داداشم هر چه زودتر بر و سامون بگیره و من و در او اسم فرزندان خوبی برای خانواده باشم تا پدرم  
به ما امتقارنته بختید سر تو به درد او در دایه که از روی کوچیک هم دارم که وقتی کوامی ناما که منم بهتر من به ماشینه  
بگیرم به مالون هم برکت به تا سر منده کسی نشیم و پدرم فکر و خیال نکته مهنون به فرقا اون داری من فراموش نکته  
آفته من به خورده ریزه منزه هم لغتم تا بر من بین دوستون دارم خدا ایست و تیا همه که معا حق و ما به و با برع

» با شکر «

دوستت دارم تا سال بعد خدا نگهدار

سلام عمونوروز شوی من شما رو خیلی

دوست دارم، راستی شما نامک من زین؟

بهر شما عید رو آفریدین آره عمونوروز.

من آرزو هامو به شما میکم 😊❤️

من از شما باربی من شوام اگر زحمتش من شما آدم

شوی هستید. 🤍🤍

من از شما من شوام نیلتم رو درست کنین 👑

من از شما من شوام خان بزرگ بیامد استغفر در داشت با

من دوست دارم اسب داشت باشم.

من دوست دارم مداد رنگ داشت باشم.

من دوست دارم کباب بخوریم.

من دوست دارم چوبه داشت باشم.

من دوست دارم آینه داشت باشم.

من دوست دارم گل داشت باشم.



[آمادگی برای عمو نوروز]

بر چه روزی گل نسیم خوش است در هیچ چمن روی دل امروز خوش است  
ازدی که گشت هر چه کوی خوش نیست خوش باشی وزدی هلو که امروز خوش است  
سلام عمو نوروز خوشی ، با ما تک لودی یا بدون ما تک !!  
عمو نوروز سال جدید و داری میاری ...

امیدوارم سال جدیدتون پر مهر باشه . عمو نوروز امسال رو برای صدمه ما دعای سلامتی کن  
دعای برای لجنودی رو لبامون . امسال ازت چیزی جز دعای سلامتی نمی فرمایم .  
با بهار میای و گل میاری ، گل های زیبا رو توی قلبمون جا بده ...

امسال که تکلم کنی که با محبت تر باشم . شاید هر سال چیزهای دیگری از تو دریافت می کردیم اما امسال احوال مردم  
خوش نیست چون بیشتر مردم درگیر ویروس [مربوط] هستیم . عمو نوروز تو میدونی با آوردن سال جدید شادی و نیازی  
توجهتوی ناپاکی ها رو از دل ما سیر کنی و ...

عمو نوروز امسال باز هم قراره در خانه ما دعوت سین جیده بشه ، صلیبی منتظر امون سال جدید [سال نو] هستیم .  
خلاصه که امسال رو با روزی بیار تا امون باشادی بیار با سوزنی با بوی خوش گلاب ، با عطر خوش امنیت  
در خانواده ...

برامون دعا کن هر نفسی در زندگیمون هست پاک بشه

باز هم میلم

امسال نه تنها قراره دعوت سین جیده بشه بلکه قراره دعوت سین توی  
دلیمون هم بچینیم ...



نادیا ۱۴ ساله



هفته درخت‌کاری

اسفند ۱۳۹۹



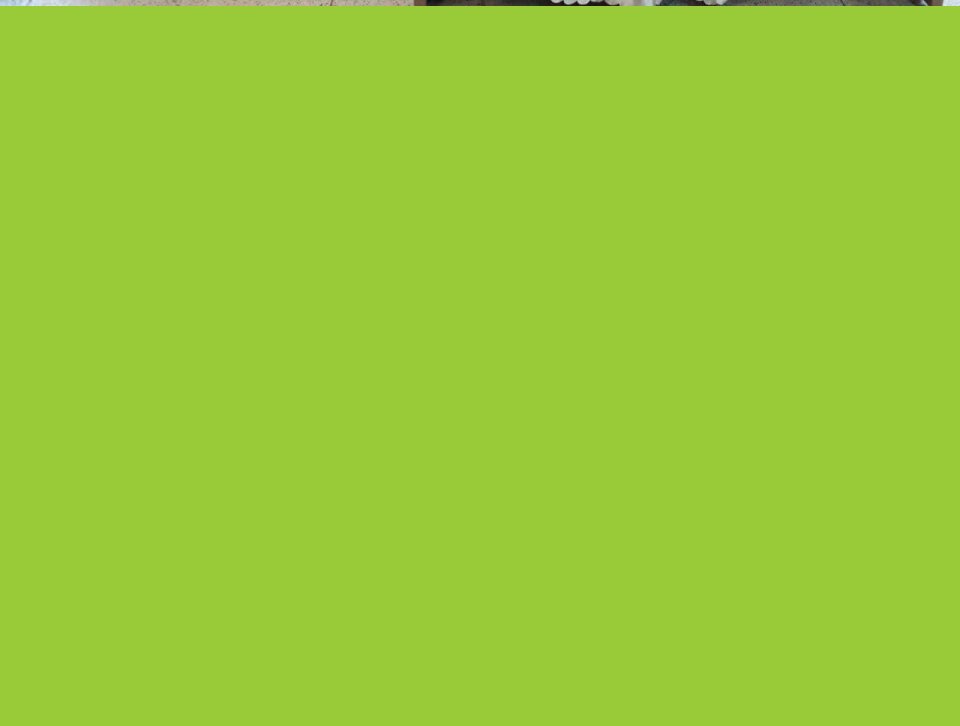


آناهیتا ۸ ساله



نوروز و هفت‌سین  
کتابخانه





سودا ۸ ساله

روز جهانی کارگر مبارک



فرزندان عزیز

برایمان بنویسید به مناسبت روز جهانی کارگر برای پدرانتان چه کاری انجام می دهید و به چه وسیله ای از زحمات آنان قدردانی می کنید .  
وقتی پدرم از سرکار می رسد پدر را باز می کنم پراش میوه می برم حرف می زنم و با او شوخ طبعی پدرم در سبزه را می خوانم

روز کارگر  
اردیبهشت ۱۴۰۰



# هشتم خرداد روز جهانی المر



المر را رنگ آمیزی کنید!

رنگ آمیزی المر



از طرف هستی مجتهد

المر جهان روزت مبارک

باد

روز جهانی المر

خرداد ۱۴۰۰



هستی ۱۰ ساله



سودا ۸ ساله

سازور سازه آذرستان  
SAZVAR SAZEH AZARESTAN Co.



۱۴۰۰-۱۳۹۹



مؤسسه پژوهشی  
تاریخ ادبیات کودکان

